

شخصیت‌شناسی قاتلان امام حسین علیه السلام در منابع اهل سنت

محمود سالاروند^۱

تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۸/۲۲

چکیده

قیام امام حسین علیه السلام از مهم‌ترین حوادث تاریخ اسلام به شمار می‌رود. این قیام طی قرن‌های متمادی علاوه بر پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، همواره مورد توجه مذاهب مختلف قرار داشته است. نهضت امام حسین علیه السلام به سبب وجود اهداف متعالی و الهی که در باطن خود دارد، نه تنها به عنوان الگوی انقلاب‌های شیعی بلکه نقطه عطفی جهت خیزش قیام‌های ضد ستمگری در سایر ادیان و مذاهب به شمار می‌رود. مطرح بودن بزرگی مقام و جایگاه امام حسین علیه السلام به عنوان فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت، سبب شده که بیشتر اندیشمندان و علمای بزرگ آنان نسبت به وقایع سال ۶۱ هجری، واکنش نشان داده و جهت‌گیری‌های روشن و آشکاری نسبت به این واقعه داشته باشند. دیدگاهی که همواره با صراحت تمام، نسبت به نفی کردار جنایت‌پیشه، طعن و لعنت قاتلین کربلا همراه بوده است. اگر چه

۱. دانشجوی دکتری کلام دانشگاه قم (Mahmoodsalar66@yahoo.com)

این نظر با مخالفت معدودی از ایشان مواجه شده اما با دقت در اندیشه بیشتر بزرگان اهل سنت در مورد شخصیت قاتلان کربلا، این حادثه به عنوان رویدای تلخ و ظالمانه علیه خاندان پیامبر ﷺ مورد واکاوی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: امام حسین علیه السلام، بنی امیه، قاتلان امام حسین علیه السلام، منابع اهل سنت.

مقدمه

در صحاح شش‌گانه که از کتب اصلی و معتبر اهل سنت محسوب می‌شود، احادیث متنوع و فراوانی در فضیلت امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا وارد شده که نشان دهنده جایگاه برجسته ایشان نزد اهل سنت است. «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (نسائی، ۱۴۱۱: ۵/۱۴۹؛ أحمد حنبل، ۱۴۱۶: ۱۸/۱۶۱؛ ترمذی، ۱۴۱۹: ۵/۴۷۳)؛ «حُسَيْنٌ مَيِّى، وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ. أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا» (ابن ماجه، ۱۴۱۸: ۱/۱۵۲) و در حدیث دیگر: «ای فاطمه من و تو و این که خوابیده (یعنی علی علیه السلام) و حسن و حسین علیه السلام روز قیامت در یک مکان می‌باشیم» (أحمد حنبل، ۱۴۱۶: ۲/۱۷۷).

این گونه روایات بیانگر شدت علاقه و دوستی نسبت به امام حسین علیه السلام است و این نکته را به ذهن متبادر می‌سازد که گوینده این کلمات و الفاظ کسی است که سخنان و رفتارش برای بشریت، حجت است. آن گونه که ترجمان کلام وحی درباره ایشان چنین است: «هرگز (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و آنچه می‌گوید، جز وحی که بر او نازل شده نیست» (نجم / ۳-۴). با وجود این گونه احادیث در کتب روایی اهل سنت، دیگر مجالی برای سکوت بزرگان اهل سنت درباره حادثه کربلا باقی نمی‌ماند و به ناچار با توجه به روایاتی چون «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ» (عابدی و خاکپور، ۱۳۹۱: ۱/۴۰۱) آنها را به موضع‌گیری درباره چیستی، هدف و نتیجه نهضت کربلا و به تبع آن اظهار عقیده درباره شخصیت‌های موثر در این اتفاق و ادار ساختن است.



افزون بر احادیث نبوی، هنگامی که شخصیت اباعبدالله علیه السلام در منابع اهل سنت مورد واکاوی قرارگیرد به وضوح مشاهده می‌شود، واقعه کربلا مسئله‌ای است که هیچ مورخی نتوانسته به آسانی از کنار آن عبور کند. به همین دلیل، رویدادهای قیام امام حسین علیه السلام تا حدود زیادی همان گونه که در منابع تاریخی شیعه آمده، در منابع اهل سنت نیز ذکر شده است. به عنوان نمونه مورخ بزرگ اهل سنت، محمد بن جریر طبری، از اولین واقعه نگار مشهور، به نام لوط بن یحیی معروف به ابی مخنف ازدی، رویداد کربلا را نقل کرده است؛ اما با وجود نقل‌های تاریخی، دیدگاه عالمان اهل سنت درباره شخصیت برخی قاتلان و مسببین شهادت امام حسین علیه السلام، یکسان نیست؛ به طوری که عده‌ای به حقانیت قیام امام علیه السلام و مظلومیت ایشان و الگوسازی این حرکت پرداخته و لعن فردی چون یزید را به عنوان عامل اصلی فاجعه، نه تنها جایز، بلکه واجب دانسته‌اند. در مقابل، گروهی معدود، قیام را مسئله‌ای استثنایی و غیرقابل ارزیابی تعریف کرده‌اند و خلافت یزید را مشروع و هرگونه مخالفت در برابر آن را از اساس باطل دانسته‌اند. عده‌ای دیگر، پا را فراتر نهاده، درباره لیاقت یزید و تبرئه وی قلم فرسایی کرده‌اند و گناه آن را متوجه فرمانداران او، از جمله ابن زیاد دانسته‌اند. این نوشتار در صدد روشن‌گری در مورد شخصیت قاتلین امام حسین علیه السلام و بیان دیدگاه اهل سنت درباره ایشان است.

واکاوی جریان‌ها و شخصیت‌ها

از آن جا که در منابع تاریخی اهل سنت هدف قیام امام حسین علیه السلام، فراخواندن مردم به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، احیای سیره نبوی و در نهایت هدایت به راه مستقیم پس از ظهور بدعت در دین عنوان شده است (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۸ / ۱۵۸؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۵۷ / ۵)؛ ضروری است چهره حقیقی جریان‌ها و افرادی که مستقیم و یا غیر مستقیم در مقابل این اهداف و الا قرار دارند و گاهی بدون بررسی منابع اصلی در برخی کتب و آراء صاحب نظران مکتب تسنن به عنوان اشخاص بزرگ و تأثیرگذار در اسلام نام برده شده‌اند، به دقت مورد کنکاش قرارگیرد.

امویان

بنی امیه، طایفه‌ای از خاندان قریش که از سال ۴۱ ق، حدود ۹۱ سال در سراسر جهان اسلام حکومت کردند. پایه‌گذار حکومت، معاویه بن ابی سفیان و مرکز حکومتشان شام بود. کارنامه عملی بنی امیه در سال‌های حکومت بر سرزمین‌های اسلامی، حاکی از این مطلب است که بنیان فکری آنان برای تشکیل حکومت، منافع قبیله‌ای، کسب ثروت و قدرت طلبی بوده است. از گزارشات تاریخی چنین برمی‌آید که آنها کوچک‌ترین اعتقادی به اسلام نداشته و دین را پوششی جهت سلطه‌جویی و ثروت اندوزی خویش قرار داده بودند. این ادعا در سخن ابوسفیان، بزرگ آنان به وضوح قابل مشاهده است. او در اواخر عمر و در حالی که نابینا شده بود در جمع طایفه خود گفت: «ای بنی امیه، دولت بی پایان خلافت را به دست گیرید که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی. ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به دست آورید. به آن (بت‌ها) قسم می‌خورم پیوسته برای شما آن را آرزو می‌کرده‌ام. آن را دست به دست به اولاد خود به ارث برسانید!» (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲ / ۳۴۳). بر اساس همین حقیقت باطنی و مطامع دنیوی مفسران مذهب تشیع و تسنن برای نیل به حکومت و منافع مادی، مقصود از شجره ملعونه در قرآن را بنی امیه می‌دانند (طوسی، بی تا: ۶ / ۴۹۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۸ / ۱۰۲؛ سیوطی، ۱۳۷۱: ۴ / ۱۹۱). پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیش از وفات، در رویایی مشاهده نمود که بنی امیه چون میمون‌ها از منبر او بالا می‌روند. به دنبال این رویا، آیه‌ای که در آن از شجره ملعونه به عنوان فتنه نام برده شده بود، نازل شد (همان، ۵ / ۳۱۰). علاوه بر آن، پیامبر صلی الله علیه و آله خطر بسیار بزرگ دست‌یابی بنی امیه به حکومت را در زمان حیات خویش بازگو فرموده بود: «الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان»؛ خلافت و حکومت بر آل ابوسفیان حرام است (ابن اعمش، ۱۴۱۱: ۵ / ۱۷)؛ اما آتش این فتنه بزرگ، بالاخره در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشتعل شد تا معاویه به عنوان اولین حاکم بنی امیه، سبب انشقاقی بزرگ در عالم اسلام شده و حکومت خودخوانده خویش را در سرزمین شامات بنا نهد. افزون بر تمرد معاویه از خلیفه مورد اجماع مسلمانان، بروز کینه‌های جاهلی اموی، در دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به نهایت خود



رسید تا جایی که تاریخ درباره آن می‌نویسد: «یزید در نامه‌ای به ولید بن عتبه گفت: «قد کان عهد الیّ عهدا وجعلنی له خلیفة من بعده، وأوصانی أن أحدث آل أبی تراب بآل أبی سفیان»؛ پدرم مرا خلیفه و ولی عهد خود قرار داده و وصیت کرده است که انتقام آل ابی سفیان را از آل ابی تراب بگیرم» (همان، ۵/ ۱۰). عبدالرزاق صنعانی از بزرگان اهل سنت، شخصیتی که بسیار مورد اطمینان ایشان بود و به نظر ذهبی از علمای موثق است، زمانی که در کرسی تدریس او نام معاویه به میان آمد، گفت: «لا تقدروا مجلسنا بذکر آل ابی سفیان»؛ با بردن نام «آل ابوسفیان» کلاس را آلوده نکنید (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۶/ ۱۸۷؛ ذهبی، ۱۹۹۵: ۴/ ۳۹۲).

یزید

یزید بن معاویه بن ابی سفیان دومین حاکم اموی که به دستور مستقیم وی، امام حسین علیه السلام و یارانش به شهادت رسیدند. یزید سه سال و هشت ماه حکومت کرد و در این مدت، سه جنایت مهم را رقم زد:

۱. سال ۶۱ قمری، واقعه کربلا، دستور قتل امام حسین علیه السلام، یاران، بستگان و به اسارت گرفتن خانواده ایشان.
۲. سال ۶۳ قمری، واقعه حره، حمله به مدینه و قتل چند هزار نفر از مردم بی‌گناه، صحابه و حافظان قرآن.
۳. سال ۶۴ قمری، حمله به مکه برای سرکوب زبیریان، آتش زدن خانه کعبه با منجنیق.

نقل‌های تاریخ

در کتب تاریخی اهل سنت، بیشتر از یزید به عنوان فردی خوش گذران، شراب‌خوار و عیاش نام برده شده است (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱/ ۲۲۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۶۵/ ۴۰۶؛ بلاذری، ۱۳۹۷: ۳/ ۲۷۸). البته معدودی از متعصبین که چشم خویش را بر حقایق بسته و از مسیر انصاف و دقت‌های تاریخی و روایی خارج شده‌اند، با نقل‌هایی قصد مبرا

ساختن وی از اتهامات را داشته‌اند اما با واکاوی دقیق منابع، این نتیجه حاصل می‌گردد که نظرات آنها در مقابل نقل‌های معتبر، غیر واقعی و جهت توجیه اعمال ناشایست و جنایت گونه یزید است. «یزید مردی عیاش بود، سگ و میمون و یوز و حیوانات شکاری نگه می‌داشت و شرابخواره بود. روزی به شراب نشسته بود و این زیاد بطرف راست او بود، روبه ساقی خود کرد و شعری بدین مضمون خواند: (جرعه‌ای بده که جان مرا سیراب کند و نظیر آن را به این زیاد بده که رازدار و امین منست و همه جهاد و غنیمت من بدو وابسته است). سپس به مغنیان بگفت تا شعر او را با آواز و ساز بخوانند. اصحاب و عمال یزید نیز از فسق او پیروی کردند. در ایام وی غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب بکار رفت و مردم آشکارا شرابخواری کردند. یزید میمونی داشت که کنیه او را ابوقیس کرده بود و او را در مجلس شراب خود می‌نشاند و متکائی برایش می‌نهاد» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲ / ۷۲). عبدالله بن عمر که به عنوان فرزند خلیفه، شخصیتی بزرگ و قابل احترام برای اهل سنت است و بارها از وی حدیث نقل نموده‌اند، دلیل عدم بیعت با یزید را نارضایتی از اعمال ناشایست وی، شکستن حریم‌های الهی و فاسق بودن او عنوان نموده است: «بیعت کنیم با کسی که با میمون‌ها و سگ‌ها بازی می‌کند و شراب می‌نوشد و آشکارا فسق می‌کند، عذر ما نزد خدا چیست» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲ / ۱۶۰).

امام حسین علیه السلام در مجلسی که معاویه، ابن عباس و برخی از درباریان و خاندان اموی حضور داشتند، با اشاره به اخلاق فاسد یزید، به ابطال دلایل معاویه برای جلب بیعت با فرزندش پرداخته، او را نکوهش می‌نماید و از تلاش برای جانشینی یزید بر حذر می‌دارد (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۰۸-۲۰۹). ایشان با تمام کوششی که برای روشننگری درباره فسق یزید و نمایاندن چهره واقعی او انجام داد، موفق به جلوگیری نیابت وی از معاویه نگردید. در عین حال پس از به خلافت رسیدن او نیز بارها، از پدیدار شدن ستمگری، ایجاد انحراف در دین الهی و سنت نبوی توسط حکومت وی خبر داد: «أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَالْبَاطِلَ لَا يَنْتَاهِي عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ، وَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا؛ آیا نمی‌بینید که (در حکومت یزید) به حق عمل نشده و از باطل نهی نمی‌شود؟ براستی که مؤمن باید به دیدار خدا روی آورد. پس من مرگ را جز

سعادت و زندگی با ستمگران را جزرنج و ملال نمی بینم (ذهبی، ۱۴۱۰: ۵ / ۹). امام علیه السلام در اوج عزت، اقتدار و بی پروا از قدرت حکومت بنی امیه و عاملین آن، برای آشکار نمودن حقیقت باطنی یزید در مقابل جایگاه رفیع خاندان نبوت، در پاسخ ولید بن عتبه استاندار مدینه که ایشان را به بیعت یزید دعوت کرده بود، فرمود: «أيتها الأمير! إنا أهل بيت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائكه و محل الرحمه و بنا فتح الله و بنا ختم يزید رجل فاسق شارب خمر قاتل النفس المحرمه معلن بالفسق، مثلى لا يبايع لمثله، ولكن نصيح و تصبحون و تنتظرون و تنتظرون أينا أحق بالخلافه و البيعه؛ ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، میگسار، قاتل بی گناهان و آن کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته تریم! (مسعودی، ۱۳۷۴: ۵ / ۱۴). در نهایت امام حسین علیه السلام پس از روشننگری های مداوم درباره شخصیت پلید حاکم مسلمین! به این نتیجه رسید: اگر در برابر ستم پیشگی وی قیام نکند، اسلام به کلی منحرف شده و سرانجام ایشان را به قتل می رساند. آنچنان که طبق گواه تاریخ به والی مدینه دستور داده بود اگر حسین بن علی علیه السلام بیعت نکرد، گردن او را بزند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲ / ۲۴۱).

دیدگاه اندیشمندان اهل سنت

یزید شخصیتی است که صاحب نظران اهل سنت درباره او نظریکسانی ندارند؛ زیرا افراد کمی برای توجیه اعمال وی استدلال هایی آورده اند که توسط بزرگان سنی مذهب پاسخ داده شده است، اما همگی در عدم تحسین و ستایش او و کردارش مشترک هستند. در عین حال اعتقاد اکثر مورخان و متفکران سنی در رابطه با قضایای کربلا، تخطئه و نفی اقدامات یزید می باشد. این گروه وی را فردی ظالم، بزه کار، قاتل و مستوجب عقاب و شایسته لعن می دانند.

تلاش برای تبرئه یزید

معدودی از مورخان برای موجه جلوه دادن جنایت یزید نسبت به امام حسین علیه السلام، نحوه برخورد او با اسرای کربلا و سرهای مقدس شهدا در دارالخلافة را مطرح نموده اند که به وضوح می توان یافت، نقل آنان کاملاً جهت دار و در مسیری است که تلاش نموده اند او را نسبت به پذیرش حادثه، تبرئه نموده و مسئولیت آن را متوجه دیگران از جمله عبیدالله بن زیاد سازند. یکی از این مورخین مشهور، محمد بن جریر طبری است. وی اشاره مستقیمی به مقصرین حادثه کربلا نداشته و هدف قیام امام حسین علیه السلام نیز از گزارش او معلوم نمی شود. او معتقد است اتفاقات کربلا توسط دیگران و بدون اطلاع و رضایت قلبی یزید رخ داده است: «از اطاعت شما بی کشتن حسین نیز خشنود می شدم، خدا پسر سمیه را لعنت کند، به خدا اگر کاروی به دست من بود می بخشیدمش، خدا حسین را رحمت کند» (طبری، ۱۳۷۵: ۷ / ۳۰۷۱). ابوحامد محمد غزالی طوسی نیز که عالم شافعی و استاد مدرسه نظامیه بغداد بود، در همین مسیر حرکت کرده و فتوایی مبنی بر عدم جواز لعن یزید صادر نمود: «دخالت یزید در کشتن حسین بن علی علیه السلام مسلم نیست و اگر هم باشد قتل نفس فسق است نه کفر، به علاوه ممکن است که یزید توبه کرده باشد و از همه این ها گذشته، لعن انسان که سهلست، لعن حیوان هم صحیح نیست و رسم لعن و نفرین ناپسند است زیرا که خداوند لعنتگران و ناسزاگویان را دوست ندارد». اگرچه غزالی فتوای منع لعن یزید را صادر کرد اما در واقع اصل ماجرا را پذیرفته و با مسامحه و چشم پوشی بر ناکاری های او مخالف بود (ابن عماد، ۱۴۰۶: ۲۷۹). ذهبی نیز از دیگران این افراد است که در گزارش واقعه چنین می نگارد: «وقتی سر حسین علیه السلام نزد یزید فرستاده شد، او سر مبارک را میان دست های خویش قرارداد و می گریست، آنگاه پس از سرودن شعری گفت: «اما به خدا سوگند اگر من همراه تو بودم هرگز تو را نمی کشتم». البته خود او این نقل و سخن یزید را ضعیف می داند (ذهبی، ۱۴۱۰: ۵ / ۱۳). آن گونه که پیشتر گفته شد این مورخان و چند نفر دیگر از صاحب نظران، افراد معدودی هستند که البته اعتقادات افراطی و تعصبات ایشان در وارونه جلوه دادن وقایع کربلا دخالت داشته است مانند ابن

کثیرکه از مورخان متعصب شامی و از شاگردان ابن تیمیه است و جهت گیری وی در این گونه نقل‌ها به خوبی روشن است؛ زیرا گزارش‌های ارائه شده او در این موارد، در سایر منابع ثبت نشده است. در نهایت می‌توان بی‌اطلاعی و عدم رضایت قلبی یزید در این فاجعه را با استدلال‌های بزرگان اهل سنت و روایت صحیح تاریخی باطل دانسته و پاسخ آن را چنین ترسیم کرد:

۱. ارسال گزارشات لحظه به لحظه وقایع تا هنگام شهادت امام حسین علیه السلام توسط عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد به یزید (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۸/ ۱۵۲ و ۱۵۷؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۸۴/ ۵، ۸۹؛ نویری، ۱۳۶۶: ۷/ ۱۵۳).
 ۲. دستور قتل امام حسین علیه السلام به عبیدالله در صورت عدم بیعت ایشان (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/ ۲۴۱؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۵/ ۱۸).
 ۳. دستور جنگ با امام حسین علیه السلام به عبیدالله و در نهایت قتل ایشان (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/ ۲۴۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۴/ ۲۱۳).
 ۴. شکرگزاری یزید برای به قتل رسیدن ابا عبدالله علیه السلام (خوارزمی، بی‌تا: ۲/ ۵۹).
 ۵. آویختن سر مطهر سیدالشهدا علیه السلام بر دروازه شهر، سپس بی‌احترامی و انداختن آن در انبار سلاح (خوارزمی، بی‌تا: ۲/ ۷۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۸/ ۲۰۴).
 ۶. خوشحالی فراوان جهت کشته شدن امام حسین علیه السلام هنگام مشاهده سر مطهر، همراه با ضربه زدن به دندان‌های مبارک ایشان و سرودن اشعاری کفرآلود (بلاذری، ۱۳۹۷: ۳/ ۲۱۴؛ مقدسی، ۱۹۵۹: ۴/ ۲۰۷؛ طبری، ۱۳۸۷: ۱۰/ ۶۰؛ ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۵/ ۳۴۳).
- هر چند برخی مورخین نظیر ابن کثیر تمام ابیات سروده شده توسط یزید که نشانگر کفر باطنی او است را نقل نکرده‌اند اما در گزارش کامل آن توسط سایرین، وی به طور علنی شادمانی خویش از کشته شدن حسین علیه السلام و نیز گرفتن انتقام کشته‌های مشرکین در جنگ بدر که عمدتاً از بنی‌امیه و خویشان او بوده‌اند را بیان داشته و کینه دیرینه و جاهلی خویش از فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انتقام جویی از حضرت علی علیه السلام برای کشتن بسیاری از بنی‌امیه در جنگ بدر را به نمایش می‌گذارد.

تکفیرکنندگان یزید

در مقابل معدود افرادی که تلاش در تبرئه نمودن و بی‌گناه جلوه دادن یزید در جنایت کربلا و عدم رضایت وی به قتل امام حسین علیه السلام را دارند، بیشتر علما، محدثان و فقهای اهل سنت قرار گرفته‌اند که نه تنها او را عامل شهادت امام علیه السلام می‌دانند بلکه زبان به تکفیر و لعن یزید گشوده‌اند. علمای بسیاری از جمله سبط بن جوزی، قاضی ابویعلی، جلال الدین سیوطی، ابن حزم، شوکانی، جاحظ، شیخ محمد عبده و امام احمد بن حنبل، یزید را کافر و فاسق دانسته و رأی به جواز لعن یزید داده‌اند.

شهاب الدین آلوسی، مفسر و فقیه شافعی مذهب که در سده سیزدهم، شهرتی عظیم کسب کرده و از موثقین اهل سنت محسوب می‌شود؛ درباره یزید نظرات واضح و صریحی عنوان نموده است و او را مستحق لعن می‌داند: «أعوذ بالله سبحانه من رأس الستین وإماره الصبیان، یشیر الی خلافه یزید الطرید لعنه الله تعالی علی رغم أنف أولیائه لأنها كانت سنة ستین من الهجره؛ این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «پناه می‌برم به خدای سبحان از ابتدای سال شصت و حکومت بچه‌ها» این جمله اشاره دارد به خلافت یزید رانده شده که علی رغم محبت دوست دارانش، خداوند او را لعنت کند. چرا که او در ابتدای سال شصت هجری حکومت می‌نمود» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۵۸). او در جای دیگر بدترین الفاظ را برای یزید به کار برده و عدم ایمان او را عنوان می‌نماید سپس لعن و تکفیر او را جایز می‌شمرد: «به خاطر کثرت اوصاف خبیثه یزید و ارتکاب گناهان کبیره‌ای که در طول ایام تکلیفش از او سرزد بالخصوص آنچه در ایام استیلاء و تسلطش بر اهل مدینه و مکه مرتکب گردید جای شک و تردیدی در لعن یزید باقی نمی‌ماند. طبرانی با سند حسن روایت می‌کند: «خدا یا کسی را که به اهل مدینه ظلم کرد و آنها را ترساند تو نیز او را بترسان و بر او لعنت خود و تمام ملائکه و مردمانت را فرو فرست. لعنتی که هیچ دافع و مانعی از آن وجود نداشته باشد» و گروهی از علماء از جمله حافظ ناصر السنه ابن جوزی و قبل از او قاضی ابویعلی به کفر او و تصریح به لعن او جزم پیدا نموده بودند. به اعتقاد و نظر من و آنچه بیشتر به ذهنم می‌رسد این است که یزید شخص خبیثی بوده که هرگز به رسالت



نبی اکرم ﷺ ایمان نداشته و آنچه که او بر اهل حرم خداوند تعالی و اهل حرم نبی اکرم علیه الصلاه والسلام و عترت طیبین و طاهرین او در زمان حیات و بعد از ممات و آنچه که از سیئات و معاصی از او سرزد کمتر از این نیست که کسی ورقی از مصحف و قرآن کریم را در نجاست بیاندازد و گمان نمی‌برم کارهایی که از یزید سرزده است بر هیچ یک از مسلمانان مخفی باشد... بر فرض هم که بپذیریم یزید خبیث، شخص مسلمانان بوده است، او مسلمانان بوده که آن قدر گناه کبیره مرتکب شده که در بیان نمی‌گنجد و در نتیجه اعتقاد من متعیناً جواز لعن اوست و تصور نمی‌کنم مثل او شخصی با این همه فسق یافت شود و ظاهراً این است که او تا آخر عمر خود توبه نکرده و احتمال توبه او ضعیف‌تر از احتمال ایمان اوست و در این احکام، ابن زیاد و ابن سعد و جمعی دیگر ملحق به یزید هستند» (همان، ۱۳ / ۲۲۸).

جاحظ، دیگر عالم اهل سنت در این باره معتقد است منکراتی که یزید از قتل حسین علیه السلام و اسیر کردن فرزندان وی و ترسانیدن مردم مدینه و تخریب کعبه مرتکب شد، دال بر قساوت قلب، خشونت، اندیشه فاسد، کینه، خشم، نفاق و خروج از ایمان اوست. پس فاسق و ملعون است و کسی که از دشنام و لعن ملعون نهی کند، خود، ملعون است (جاحظ، ۱۳۳۲: ۲۹۸).

ابن خلدون در کتاب تاریخ خویش عنوان نموده که یزید ظالم است و قیام امام حسین علیه السلام را قیام علیه ظلم معرفی می‌کند. وی معتقد است قتل فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از اعمالی است که فسق یزید را تأیید می‌کند و حسین علیه السلام در این واقعه شهید و در نزد خدا مأجور است و عمل او بر حق و از روی اجتهاد است. او طبق همین مبنا بر قاضی ابوبکر بن عربی مالکی که در صدد بی‌گناه دانستن یزید و صحیح فرض نمودن قتل سیدالشهدا علیه السلام به دستور اوست، تاخته و می‌گوید: «در این باره اشتباه کرده و راه خطا برگزیده است که در کتاب خود موسوم به القواصم و العواصم مطالبی بدین معنی آورده است: (حسین موافق قانون شریعت جد خود کشته شده است). آنچه گوینده را بدین گفتار غلط و داشته، غفلت وی از اشتراط امام عادل برای نبرد با صاحبان عقاید است و در آن زمان چه کسی را عادل‌تر از حسین علیه السلام در امامت و عدالت می‌توان یافت؟» (ابن

خلدون، ۱۳۷۵: ۱ / ۴۱۸-۴۱۷).

سبط بن جوزی عالم پرآوازه اهل سنت درباره یزید می‌گوید: «ان انکاره علی من استجاز ذم المذموم ولعن الملعون من جهل صراح، فقد استجازه كبار العلماء، منهم الامام احمد بن حنبل (رضی الله) وقد ذکر احمد فی حق یزید ما یزید علی اللعنه»؛ این سخن که، انکار جواز بدگویی و لعن نمودن این شخص ناپاک و ملعون، گمراهی آشکار است؛ زیرا بزرگان علما از جمله احمد بن حنبل لعن او را جایز دانسته‌اند و احمد بن حنبل در مورد یزید کلامی گفته است که از لعنت نیز بیشتر است (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۴۰). طه حسین دیگر اندیشمند سنی، انتخاب یزید توسط معاویه را کاری منفور و بدعتی جدید نامیده و یزید را جوانی مفراط در لهو و لعب، عیاشی و میگساری می‌داند که به طور علنی مرتکب این اعمال می‌شد (طه حسین، ۱۳۵۴: ۲۴). وی سپس می‌نویسد: «مورخین می‌گویند که یزید گناه قتل حسین و شهدای دیگر را برگردن عبیدالله بن زیاد افکنند اما این اتهام یزید درست نیست زیرا همه می‌دانند که یزید، ابن زیاد را نه فقط مجازات نکرد بلکه از کار هم برکنار ساخت و حتی از سوی او مورد تشویق هم قرار گرفت» (همان، ۲۵۹ و ۲۶۳). در جای دیگر می‌نویسد: «شاید گفته شود که حسین بر یزید شوریده و بیعت او را شکسته، از این رو یزید از حق حاکمیت خود دفاع کرده و جلوی تفرقه بین مسلمین را گرفته است، ولی این گفته صحیح نیست» (همان، ۲۶۲).

شمس الدین ذهبی، دیگر محدث، سیره‌نویس و تاریخ‌نگار برجسته اهل سنت با کلماتی که حاکی از بغض و افرنسبت به یزید است، چنین می‌نویسد: «یزید ناصبی غلیظ و تندخویی بود که اخلاق سگان را داشت و مسکرمی نوشید و از هیچ معصیت و منکری روی گردان نبود. دولتش به قتل حسین آغاز گشت و به ویرانی کعبه تمام یافت (ذهبی، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۷۸؛ ابن وزیر، بی‌تا: ۲ / ۳۸۷). وی در ادامه به نقل سخن ابن عساکر عالم دیگر اهل سنت می‌پردازد که معتقد است اگر اشعار سروده شده یزید کنار سر مطهر امام حسین علیه السلام صحت داشته باشد تردیدی در کفر او باقی نمی‌ماند. همچنین به نقل از عالم دیگر، یزید را مردود و غیر قابل قبول می‌داند و او را عادل ندانسته و دارای صلاحیت نقل روایت نمی‌داند (همان). او در جواز لعن یزید از احمد بن حنبل رییس فرقه حنابله



روایتی طولانی را نقل می‌کند که وی صراحتاً با استدلال به آیات قرآن لعن یزید را قطعی دانسته و او را لایق بدترین جایگاه جهنم می‌داند (همان، ۱/ ۲۸۹-۲۹۰).

«والحق: أن رضا «یزید» بقتل «الحسین» واستبشاره بذلك، واهانتة أهل بیت النبى عليه السلام، مما تواتر معناه، وان كانت تفاصيله آحادا، فنحن لا نتوقف فى شأنه، بل فى ایمانه لعنه الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه»؛ حقیقت این است که یزید به قتل حسین علیه السلام راضی بود؛ و شادی او از قتل حسین علیه السلام و اهانت کردن او به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مطالبی است که به حد تواتر معنوی رسیده است؛ اگرچه تفصیل آن به صورت خبر واحد نقل شده است؛ بنابراین ما در مورد یزید سکوت نمی‌کنیم بلکه حتی در کافریا مومن بودن او شک نداریم؛ لعنت خدا بر او و یاوران و همکارانش (تفتازانی، ۱۴۰۸: ۱۰۳). جلال الدین سیوطی نیز معتقد است یزید به عبیدالله بن زیاد که والی او در عراق بود دستور قتال با حسین علیه السلام را صادر کرد تا سپاهی ۴۰۰۰ نفره به فرماندهی عمر بن سعد به سمت او گسیل داشت (سیوطی، ۱۳۷۱: ۲۴۴).

عمر بن سعد بن ابی وقاص

معروف به عمر سعد و ابن سعد، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. ابن زیاد که قول اعطای حکومت ری را به او داده بود، آن را مشروط به جنگ با امام حسین علیه السلام نمود. پس از آن ابن سعد با لشکر چهار هزار نفری به سوی کربلا شتافت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین علیه السلام و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش با اسرای اهل بیت علیهم السلام رهسپار کوفه گردید. در آخر اما به حکومت ری دست نیافت و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقفی کشته شد. هر چند عمر سعد از پدر خود و ابوسعید خدری روایت نقل کرده است (ابن حجر، ۱۳۲۵: ۷/ ۴۵۰) اما ابن ابی حاتم رازی از جانب یحیی بن معین می‌گوید: چگونه می‌توان قاتل حسین بن علی علیه السلام را ثقه دانست؟ (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۲: ۱۱۱/ ۳- ۱۱۲).

فتنه انگیزی عمر

در سال ۳۷ هجری، اندک زمانی که پس از جنگ صفین، ماجرای حکمیت میان امام علی علیه السلام و معاویه رخ داد، عمر سعد با مشاهده اختلافات سران هردو سپاه، نزد پدر خود رفت تا او را به قبول خلافت مسلمین ترغیب نماید، اما این فتنه‌گری مورد پذیرش پدر قرار نگرفت (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۶۷؛ قرطبی، ۱۴۱۲: ۲ / ۶۰۹).

در سال ۵۱ نیز به همراه افرادی دیگر، علیه حجر بن عدی که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران خاص امام علی علیه السلام و از بزرگان کوفه بود گواهی دروغ داد که حجر به آشوب برخاسته و کافر شده است. این گواهی دستاویزی برای معاویه شد تا حجر و یارانش را در سرزمین مرج عذراء به شهادت برساند (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۲۶۹؛ بلاذری، ۱۳۹۷: ۵ / ۲۵۴).

وحشت و دنیا طلبی

عبید الله بن زیاد، عمر را به حکومت همدان وری منصوب کرده و گروهی را همراه او ساخته بود. اما پیش از عزیمت، حسین بن علی علیه السلام وارد عراق شد. عبید الله که همزمان والی بصره و کوفه بود ابن سعد را واداشت تا برای مقابله با ایشان، با لشکریان خود خروج نماید. او به عمر گفت: چنان رفتار کن که حسین علیه السلام پیش من آید و بپذیرد که دست در دست من نهد و گرنه با او بجنگ. ابن سعد ابتدا از این کار سرباز زد، اما وقتی عبید الله او را تهدید کرد که باید به مقابله با حسین علیه السلام برود فرمان حکومت ری را پس دهد و دستور می دهد گردن او را زده، خانه را بر سر اهلش ویران سازند، از بیم جان و شوق دست یابی حکومت ری، این مأموریت را پذیرفت و با سپاهیان تحت امر خود به سوی حسین علیه السلام رفته و با او جنگ کرد تا این که امام علیه السلام به شهادت رسید (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۸۸۶-۸۸۷؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱ / ۱۵۷).

حضور و جنایت در کربلا

برخی مورخین تلاش کرده اند که از عمر سعد چهره ای پشیمان از جنایات کربلا ترسیم نمایند در حالی که با رجوع به مصادر تاریخی، تعمد و دنیا طلبی وی هویدا می گردد. امام

حسین علیه السلام پس از دیداری که در کربلا با عمر داشت او را نسبت به عاقبت تبعیت از ظالمین، دنیا طلبی و جنگ با خویش آگاه نمود اما در روح آلوده به تاریکی وی مؤثر نیفتاد. ایشان در حالی که آنجا را ترک می کرد عمر را نفرین نمود: «خدا به زودی تو را در بسترت بکشد و در روز قیامت نیامرزد. امید دارم از گندم عراق جز اندکی نخوری» (ابن اعثم، ۱۴۱: ۵ / ۹۳).

ابن سعد آغاز کننده نبرد نا برابر کربلا بود. وی تیری به سوی لشکر امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و گفت: شاهد باشید که من نخستین کسی بودم که تیر انداختم (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۴۲۹) تا به واسطه این عمل جرأت را در لشکریان سیاه دل خویش ایجاد نماید و در نهایت فاجعه کربلا رقم خورد. او پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش دستور داد که بر بدن آنان، اسب بتازند؛ «نادی عمر بن سعد فی أصحابه من ینتدب للحسین فیوطئه فرسه» (بلاذری، ۱۳۹۷: ۳ / ۲۰۴ - ۲۰۶).

فرجام عمر

ابن سعد که چون غلامی حلقه به گوش برای رسیدن به مطامع دنیوی، تمام فرامین ابن زیاد را انجام داده و مرتکب بدترین جنایات در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود، به بلای دیگری دچار شد و آن بد عهدی عبیدالله در اعطای امارت ری و همدان به خود بود. او که نسبت به وصال منصب و عده داده شده توسط والی کوفه، نومید شده بود، از مجلس او بیرون رفته و با خود می گفت: «هیچ کس به منزل خویش بازنگشت آن طور که من بازگشتم؛ عبیدالله پسر زیاد فاسق فرزند فاجر را اطاعت کردم و خداوند حاکم عادل را نافرمانی نمودم و پیوند خویشاوندی را بریدم» (بلاذری، ۱۳۹۷: ۳ / ۲۱۱؛ ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۲ / ۱۸۹). وی در نهایت پس از قیام مختار به خون خواهی شهدای کربلا کشته شد و سرازتنش جدا نمودند.

شمر

ابو سابعه شمر بن ذی الجوشن ضبابی از تابعین و بزرگان عشیره هوازن و از فرماندهان



سپاه عمر سعد در واقعه کربلا است. او در ابتدا از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و در جنگ صفین، آن حضرت را یاری کرد. اما پس از جنگ، از امام علیه السلام روی گرداند و در صف دشمنان پرکینه وی و خاندانش قرار گرفت. وی به دلیل عدم برخورداری از ثبات عقیده و داشتن نفاق، در برهه‌ای از زمان در لشکر حضرت علی علیه السلام و بعد از آن با خوارج همراه شد؛ اما پس از چندی، به امویان روی آورد و به طور آشکار در شمار مخالفان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفت. در منابع اهل سنت از شمر با نکوهش یاد شده است و او را از قاتلان امام حسین علیه السلام بر شمرده و در رمضان لعنت قرار داده‌اند. «شمر بن ذی الجوشن الضبابی أحد قتله «الحسین» رضی الله عنه، ولعن قتله کان أبرص»؛ شمريکی از قاتلان امام حسین علیه السلام است لعنت بر او باد که مرض پیسی داشت (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۵۳۸). او یکی از فرماندهان و افراد موثر در شهادت امام حسین علیه السلام و یاران ایشان به شمار می‌آید. درباره مسلمان شدن او گفته‌اند در ابتدا به دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر اسلام آوردن توجهی نکرد اما پس از فتح مکه و پیروزی مسلمانان بر مشرکان به ناچار، مجبور به پذیرش اسلام شد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۳ / ۱۸۷، ۱۸۸). اهل سنت به صراحت درباره نسب ناپاک او در ولادت سخن به میان آورده‌اند و آن را از سخن امام حسین علیه السلام وام گرفته‌اند که شمر را پسر زن بزچران خطاب کرده است (بلاذری، ۱۳۹۷: ۳ / ۱۸۷).

شمر نیز مانند عمر سعد جزو کسانی بود که نزد ابن زیاد گواهی دروغ داد که حجرین عدی مرتد شده و سبب شهادت او شد (همان ۲۵۴ / ۵، طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷ / ۵).

نقش پررنگ در حوادث کربلا

پس از آن که امام حسین علیه السلام به کربلا رسید، عمر سعد نامه‌ای برای ابن زیاد فرستاد و در آن نوشته بود با خواسته ایشان، جهت بازگشت به مدینه و یا رفتن به یکی از سرزمین‌های اسلامی موافقت نماید. عبیدالله نامه را در جمع برخی از اشراف و بزرگان کوفه قرائت کرد. در این هنگام شمر برخاست و ابن زیاد را به عدم پذیرش این شرایط ترغیب کرد: «اکنون او در چنگ توست و در قلمرو تو و در کنار تو استقراریافته است، اگر راضی به قبول بیعت نشود و از دسترس تو خارج شود، به زودی نیرومند و عزیز خواهد شد و تو در مقابلش ناتوان و

ضعیف خواهی شد» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۵/۵۱). ابن زیاد نظرشمر را پذیرفت و در پاسخ به ابن سعد دستور داد تا در صورت بیعت نکردن ایشان با یزید با او بجنگد. عبیدالله در این نامه تأکید کرده بود که اگر قادر به انجام این کار نیست فرماندهی سپاه را به شمر بن ذی الجوشن بسپارد. پس از آن شمر به دستور ابن زیاد به همراه چند هزار نفر به کربلا رفت و در روز نهم محرم به سپاه عمر بن سعد ملحق شد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۵/۹۴). امام حسین علیه السلام، هنگام مشاهده شمر در سرزمین کربلا، از پیش گویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره قاتل اهل بیتش چنین می فرماید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَيْتُ كَأَنَّ كَلْبًا ابْتَعَى يَلْغُ فِي دِمَائِ أَهْلِ بَيْتِي»؛ سگی سیاه و سفید را دیدم که به خون اهل بیتم، زبان می زند و می آشامد (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۸ / ۱۸۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۳ / ۱۹۰؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۱۶ / ۱۸۰). پس از شهادت عبدالله بن عمیر کلبی، همسرش بر بالین او حاضر شد و در آن حال می گفت: بهشت بر تو مبارک باد. در این هنگام شمر به غلام خود (رستم) دستور داد با عمود خیمه سر همسر عبدالله را شکافت؛ که جان سپرد و به شهادت رسید (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۱۱ / ۲۱۴).

عدم پشیمانی از جنایت کربلا

بنا بر تصریح تاریخ، شمر بن ذی الجوشن یکی از مسببین و عاملین اصلی تحریک ابن زیاد برای قتل امام حسین علیه السلام و حوادث پس از آن است. حتی برخی مصادر او را قاتل سیدالشهدا علیه السلام و عامل جنایت برایشان می دانند. «شمر امام حسین علیه السلام را کشت و با اسب خود بدن آن حضرت را لگدکوب کرد» (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۲ / ۱۷۰). او با ارتکاب تمام این خباثت ها، هیچ گاه از کردار خویش پشیمان نشد حتی با انجام آن ابدًا مخالفی نداشته و از آن به عنوان تبعیت از خلیفه مسلمین یاد نموده است. این سخن از گزارش ابی اسحاق بر می آید که می گوید در مکانی همراه با شمر مشغول خواندن بودیم؛ می شنیدم که در دعای خویش می گفت خدایا می دانی من انسان شریفی هستم پس مرا مورد غفران خویش قرار بده. به او اعتراض نمودم که یاری دهنده بر قتل فرزند رسول خدا چه شرافتی دارد تا مورد آمرزش پرودگار قرار گیرد؟ گفت وای بر تو! چگونه آن کار را انجام نمی دادم در حالی که امراء ما دستور به انجام آن داده بودند و ما با آنها اختلاف نظر

نداشتیم. اگر با آنها مخالفت می‌کردیم، از عاملان آن شرورتر بودیم!! در جواب گفتم، این بهانه زشتی است چرا که اطاعت‌پذیری و پیروی (از دستور) در امور معروف و پسندیده جایز است (نه قتل فرزند رسول خدا ﷺ که حرام است) (ذهبی، ۱۴۱۰: ۲/ ۲۸۰؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۱۶/ ۱۰۵؛ عسقلانی، ۱۳۲۵: ۳/ ۱۵۲).

عبیدالله ابن زیاد

عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَبِيهِ مشهور به ابنِ زیاد فرمانده نظامی امویان و از عوامل اصلی شهادت امام حسین علیه السلام و همراهان ایشان بود. عبیدالله در زمان معاویه والی بصره بود و یزید او را در سال ۶۰ هجری پس از آشفتگی اوضاع کوفه با حفظ سمت به امارت این شهر گماشته، سرکوب قیام امام حسین علیه السلام را به وی سپرد. در نسب زیاد بن ابیه نیز اختلاف است. از این رو، وی را ابن ابیه (یعنی پسر پدرش) نیز خوانده‌اند. ابوسفیان، او را حاصل ارتباط خود با مادر زیاد می‌دانست و بدین رو، معاویه، زیاد را برادر خویش می‌خواند (قرطبی، ۱۴۱۲: ۲/ ۵۲۶). علاوه بر آن برخی، عبیدالله را به طعنه به مادرش منسوب کرده و «ابن مرجانه» خوانده‌اند چرا که وی از کنیزی به نام مرجانه زاده شده بود. این بیان اشاره به ناپاکی ولادت او دارد. در برخی منابع، به بدنامی و بی‌عفتی مادر او تصریح شده است (بلاذری، ۱۳۹۷: ۵/ ۳۷۰، ۳۰۶).

عبیدالله به عنوان عامل یزید در عراق، اصلی‌ترین نقش در واقعه کربلا، بیشترین سهم را در گسیل سپاه عمر سعد و شمر و در نهایت شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت خانواده ایشان دارد. در منابع تاریخی به ارسال مداوم نامه‌های حاوی دستورات او برای عمر سعد مبنی بر لزوم بیعت ابا عبدالله علیه السلام با یزید و در غیر آن صورت، جنگ با ایشان دارد. تا جایی که برای ابن سعد نوشت: ایشان را به قتل رسانده و پس از آن بر بدنش اسب بتازند چرا که دربار یزید او را منفور می‌داند. «فَإِنْ قُتِلَ حُسَيْنٌ فَأَوْطِئِ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ! فَإِنَّهُ عَاقٌّ شَاقٌّ، قَاطِعٌ ظُلُومٍ» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۴/ ۵۵). او پس از واقعه کربلا، قیام تواین را نیز سرکوب کرد اما در قیام مختار، به دست ابراهیم بن اشتر کشته شد.

دیدگاه کلی علمای اهل سنت درباره قاتلین امام حسین علیه السلام

آن گونه که پیشتر گفته شد هر چند برخی شخصیت‌ها و افراد اصلی حادثه کربلا، در معدودی از نظرات بزرگان اهل سنت تبرئه شده‌اند ولی سایر اندیشمندان به این نظرات اعتراض نموده و با استدلال‌های تاریخی، روایی و عقلی آنها را باطل می‌دانند. در منابع تاریخی و نیز دیدگاه بزرگان اهل سنت به علت وجود افراد فراوان در واقعه کربلا، عده زیادی بدون نام برده شدن، باقی مانده‌اند. ولی آنان به طور کلی به اظهار نظر درباره قاتلین امام حسین علیه السلام پرداخته‌اند که اجمالاً برخی از آنها بیان می‌شود:

وأما حکم من قتل الحسين أو أمر بقتله ممن استحل ذلك، فهو كافر، وإن لم يستحل فهو فاسق فاجر؛

حکم کسی که امر به قتل حسین بن علی رضی الله عنه کرد و آن کس که او را به قتل رساند و آن کس که آن را حلال دانست و راه را برای قتل حسین بن علی فراهم داشت همه این‌ها کافر، فاسق، فاجر و مستحق لعن هستند (ابن عماد، ۱۴۰۶: ۱/۲۷۹).

«خداوند قاتل حسین علیه السلام و ابن زیاد و یزید را لعنت نماید» (سیوطی، ۱۳۷۱: ۲۴۴).

«اتفقوا علی جواز اللعن علی من قتل الحسين أو أمر به أو آجازه أو رضی به»؛
همه این نظر را دارند که می‌توان کسانی را که حسین را کشته‌اند یا به این کار دستور داده‌اند، یا اجازه این کار را داده‌اند یا به این کار راضی شده‌اند را لعنت کرد (تفتازانی، ۱۴۰۸: ۱۰۳).

«... فقتل الحسين رضوان الله عليه ورحمته وبركاته ولعنه الله على قاتله»؛
... پس امام حسین علیه السلام در کربلا کشته شد. رضوان الهی و رحمت و برکات خدا بر او و لعنت خداوند بر قاتلش (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۴ / ۲۱۳).

«پس لعنت خداوند عز و جل بر همه آنها و انصار و أعوان و پیروان و هر کس که به آنها میل نموده و این لعنت تا روز قیامت و تا هر زمان که چشمی تا روز قیامت برای اَبی عبد الله الحسین گریه می‌نماید بر او... و در جواز لعن با این ألفاظ و

مانند این‌ها هیچ‌کس مخالفت ننموده مگر این عربی که قبلاً از آن سخن گفته شده که او بعضی از موافقین اول‌عن کسی را که راضی به قتل حسین باشد را جایز ندانسته‌اند و به جانم سوگند این اعتقاد همان ضلالت و گمراهی دور از مسیر حقی است که بیش از ضلالت و گمراهی یزید است» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۳/۲۲۷).

«قاتل الله فاعل ذلک وأخزاه ومن أمر به أورضیه»؛

خداوند بکشد و خوار کند کسی را که حسین را کشت و کسی که دست‌ور به آن داد و کسی که راضی به این عمل بوده است (ابن عماد، ۱۴۰۶: ۱/۲۷۵).

«رسول خدا فرموده است: قاتل حسین در تابوتی از آتش قرار دارد که بر روی نصف عذاب اهل جهنم است و ایشان که درود خدا بر ایشان باد فرموده‌اند غضب خداوند و غضب من شدید شده است بر کسی که خون خاندان من را بریزد و من را در اهل بیتم آزار دهد» (ذهبی، ۱۴۱۰: ۱/۲۸۹-۲۹۰).

نتیجه

بررسی عوامل مؤثر بر شهادت امام حسین علیه السلام در میان منابع روایی-تاریخی و نیز آراء اندیشمندان اهل سنت در این باره نشان می‌دهد که شخصیت‌هایی چون معاویه و یزید در شهادت امام حسین علیه السلام نقش به‌سزایی داشته‌اند. براساس جایگاه حکومت آنها بر سرزمین‌های اسلامی در قرن اول هجری، عده‌ای نه چندان، سعی در تطهیر و مبرا نمودن ایشان از واقعه هولناک کربلا را داشته‌اند. البته باید به این نکته توجه نمود که تعصبات افراطی و گاهی دشمنی با شیعیان نقش پررنگی در این نوع نگرش به خود اختصاص داده است. در عصر حاضر نیز همین تفکر بین برخی جریان‌ات تند تکفیری مانند وهابیت شیوع دارد که حتی عاملین یزید در قتل امام حسین علیه السلام را گناه کار نمی‌دانند و به صراحت، شیعیان را قاتلان اصلی ایشان معرفی می‌کنند تا به این صورت، خلفا و مکتب آنها را از هرگونه عیب و نقص، مصون بدانند و راه خرده‌گیری و تضعیف دست‌گاه خلافت را برای همیشه ببندند. در نقطه مقابل این دیدگاه، بسیاری از فقها، مورخان، صاحبان خرد و نیز بزرگان اهل سنت که به این حادثه و اتفاقات پیش و پس از آن نگاهی عالمانه و

جامع نگردارند، به صراحت از خطا پیشگی اشخاصی چون یزید در ماجرای کربلا صحبت به میان آورده‌اند. هرچند این فرضیه نیز تقسیم بندی شده است. عده‌ای به عدم جواز تکفیر و لعن او معتقد شده‌اند ولی اکثر آنان یزید را به عنوان عامل اصلی شهادت امام حسین علیه السلام، کافر، مستحق لعن و در نهایت آتش دوزخ می‌دانند. دیگر افراد حاضر در صحنه کربلا که به هر نحوی در شهادت اباعبدالله علیه السلام نقش داشته‌اند ولی نام و نشانی در تاریخ ندارند نیز در این زمره قرار داده شده‌اند. با توجه به احادیث فراوانی که درباره جایگاه والای امام حسین علیه السلام و احترام ویژه به او از جانب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همچنین مجاورت امام حسین علیه السلام با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت، در کتاب‌های اهل سنت روایت شده است، می‌توان نتیجه گرفت که قاتلان ایشان، مغضوب پروردگار و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و داخل در دوزخ الهی خواهند بود. بر همین اساس، شناخت صحیح عاملین و مرتکبین شهادت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دیدگاه افراد را نسبت به شخصیت‌های تاریخ اسلام تحت تأثیر قرار می‌دهد تا چه بسا در حالی که این دسته، جزو افراد غضب شده و منفور خداوند قرار دارند، از روی عدم آگاهی و انتساب القاب و عناوین ساختگی، مورد احترام، اکرام و تبعیت قرار نگیرند.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ابن ابی حاتم رازی (۱۳۷۲ق/۱۹۵۲م)، الجرح والتعديل، هند، حیدرآباد دکن.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱ش)، الکامل / ترجمه تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن اعثم، أبو محمد أحمد بن اعثم الکوفی (۱۴۱۱/۱۹۹۱)، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵ش)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمائل أو اجتاز بنواحيها من واديهما وأهلها، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.
- ابن عماد، شهاب الدین ابو الفلاح عبد الحی بن احمد العکری الحنبلی الدمشقی (۱۴۰۶/۱۹۸۶)، شذرات الذهب، تحقیق الأرنؤوط، بیروت، دار ابن کثیر.
- ابن قتیبہ، أبو محمد عبد الله بن مسلم الدینوری (۱۴۱۰/۱۹۹۰)، الإمامة والسياسة، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء.
- ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷/۱۹۸۶)، البداية والنهاية، بیروت، دار الفکر.
- ابن ماجه، أبی عبدالله محمد بن یزید القزوينی (۱۴۱۸ق)، سنن الحافظ، لبنان - بیروت، دار الجیل.
- ابن وزیر، محمد بن إبراهيم بن علی بن المرتضی بن المفضل الحسنی القاسمی (بی تا)، التَّوَضُّعُ الْبَاسِمُ فِي السُّبُحِ عَنْ سَنَةِ أَبِي الْقَاسِمِ (ص)، دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع.
- ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی (۱۴۲۶ق)، تذکرة الخواص من الأمة بذکر خصائص الأئمة،

- تحقيق حسين تقى زاده، قم، المجمع العالمى لاهل البيت عليه السلام، مركز الطباعة والنشر.
- احمد بن حنبل (١٤١٦ق)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق عامر غضبان وديكران، بيروت، مؤسسة الرسالة.
- ألوسى، محمود بن عبد الله (١٤١٥ق)، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، گردآورنده: سناء بزيع شمس الدين، تحقيق على عبدالبارى عطيه، منشورات محمد على بيضون، بيروت، دارالكتب العلمية.
- بلاذرى، احمد (١٣٩٧ق / ١٩٧٧م)، انساب الاشراف، به كوشش محمد باقر محمودى، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ترمذى، محمد بن عيسى (١٤١٩ق)، الجامع الصحيح وهو سنن الترمذى، تحقيق: احمد محمد شاكر، قاهره، دار الحديث.
- تفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله (١٤٠٨ / ١٩٨٨م)، شرح العقائد، تحقيق احمد حجازى الشفا، قاهره، مكتبه الكليات الازهرية.
- جاحظ، عمرو بن بحر (١٣٣٢ق)، التاج فى أخلاق الملوك، قاهره، المطبعة الأميرية.
- خوارزمى، موفق الدين احمد بن محمد زمخشري (بى تا)، مقتل الحسين، تحقيق محمد الحادى، قم، مكتبه المفيد.
- ذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد (١٩٩٥م)، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق الشيخ على محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، دارالكتب العلمية.
- ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان (١٤١٠ق)، تاريخ الاسلام ودفیات المشاهير والاعلام، تحقيق عبدالسلام تدمرى، بيروت، دارالكتاب العربى.
- سيوطى، عبدالرحمن بن أبى بكر (١٣٧١هـ - ١٩٥٢م)، تاريخ الخلفاء، تحقيق محمد محى الدين عبدالحميد، مصر، مطبعة السعادة.
- صفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله (٤٢٥هـ - ٢٠٠٥م)، الوافى بالوفيات، تحقيق أحمد الأرناؤوط وتركى مصطفى، بيروت، دار إحياء التراث.
- طبرى، محمد بن جرير (١٣٨٧ / ١٩٦٧)، تاريخ الأمم والملوك، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث.

- _____ (۱۳۷۵ش)، تاریخ الطبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- طبری، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الأملی (۱۳۸۷ق)، تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوک، وصلة تاریخ الطبری، بیروت، دار التراث.
- طه حسین (۱۳۵۴ش)، علی وفرزندانش، ترجمه محمد علی شیرازی، تهران، انتشارات گنجینه.
- طوسی (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عابدی، احمد و حسین خاکپور (۱۳۹۱ش)، امام حسین در تفاسیر اهل سنت، قم، نشر زائر.
- عسقلانی، ابن حجر (۱۳۲۵ق)، تهذیب التهذیب، بیروت، دار صادر.
- قرطبی، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمیری (۱۴۱۲ - ۱۹۹۲م)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴ش)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۴۰۹)، مروج الذهب، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجره.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۹۵۹ - ۱۳۷۸)، البدء والتاریخ، مصر، مكتبة الثقافة الدينية.
- نسائی، احمد بن علی (۱۴۱۱ق)، السنن الكبرى، گردآورنده: احمد شمس الدین، بیروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون.
- نویری، شهاب الدین احمد (۱۳۶۶ش)، نهاية الارب فی فنون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، امیرکبیر.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۱ش)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.